

موضع ویتگنشتاین در باب علوم معرفتی*

دکتر محمود خاتمی

دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تهران

علوم معرفتی (Cognitive Sciences) دست‌آورد تازه‌ای برای فلسفه ذهن داشته است که معلول دو چیزند؛ نخست اینکه در فلسفه ذهن دو پارادایم وجود داشته است؛ پارادایم نخست که به پارادایم قدیمی موسوم است، ذهن را جوهری متمایز تلقی می‌کند که در بدن تجسد می‌یابد و از طریق مشاهده درونی و به علم حضوری می‌توان آن را شناخت، اما قابل تحلیل و بررسی علمی نیست. دیگری، پارادایم جدیدی است که در فلسفه ذهن مطرح است و ذهن را یک مکانیسم مشابه کامپیوتر تلقی می‌کند و نه از طریق مشاهده درونی و علم حضوری بلکه با تحقیق و بررسی جزئی و تجربی آن را قابل شناخت می‌داند.

دیگر آنکه در اصول بنیادین علوم معرفتی (نظیر روان‌شناختی معرفتی و...) منابع نظری، تجربی و تکنیکی برای بررسی و تحقیق جزئی و تجربی ذهن در اختیار داریم. هدف این مقاله بیان دو نکته است: نخست اینکه پارادایم جدید - به‌رغم مشکلات فلسفی و علمی آن - از بعضی جهات مشابه پارادایم قدیمی است و دوم اینکه انتقادی که ویتگنشتاین به پارادایم قدیمی وارد کرده است، به پارادایم جدید نیز وارد است.

الف. مؤلف از مشابهت دو پارادایم آغاز می‌کند و می‌گوید که هر دو پارادایم بیش از آنکه نظریه‌هایی مربوط به ذهن باشند، بیشتر عبارتند از تفسیر رابطه ذهن (هر ماهیتی که می‌خواهد داشته باشد) با اذهان دیگر و عالم درونی - بیرونی. اگر از این جنبه دو

پارادایم را بررسی کنیم، مشابهت آن دو بیشتر آشکار می‌شود. این مشابهت‌ها در چهار زمینه برشمرده می‌شوند:

۱. قبول شیء متفکر: هر دو پارادایم متضمن مفهوم «شیء متفکر» اند. همان‌طور که قایلین به پارادایم جدید، نظیر «تورینگ»، می‌گویند که حیث شناختی و معرفتی یک مکانیسم کامپیوتری که به شناخت و معرفت دست می‌یابد، از حیث فیزیکی آنها مستقل است، همین نکته را هم قایلین به پارادایم قدیمی، همچون دکارت، قایلند: نفس نیز از بدن - که یک مکانیسم است - مستقل است.

بنا به هر دو نظریه، شیء متفکر از طریق یک واسطه با عالم محسوس ارتباط پیدا می‌کند. در نظر دکارت، این واسطه همان غده صنوبری است. در پارادایم جدید، داده‌هایی که از طریق دیوایس‌های حسی تهیه می‌شوند، با به‌کارگیری روش‌های مناسب در یک نظام تک‌داده‌ای گرد می‌آیند و بعد از آن به «نظام فرایند مهار» منتقل می‌شوند. بدین معنی، تلاش برای ساختن هوش مصنوعی غالباً منحصر به ساخت شیء متفکر می‌شود که به مراتب از شیء متفکر دکارتی دقیق‌تر است.

کاوشگران هوش مصنوعی، نظیر لنت، ادعا می‌کنند که هوش مصنوعی مستقل از هرگونه حیث فیزیکی و فعالیت جسمانی است. به نظر نگارنده مقاله، فرض شیء متفکر همان‌طور که برای پارادایم قدیمی مشکلاتی آفریده است، برای پارادایم جدید هم مشکلاتی می‌آفریند (برای نمونه، ربط مادی به غیرمادی). در پارادایم جدید، خصوصاً، مسأله لاینحل اسنادهای روانی به نظام‌های کامپیوتری خود از مشکلات دیگر است.

۲. مسأله اذهان دیگر: مشابهت دیگر این دو پارادایم در طرح این سؤال است که من از کجا بدانم که اذهان دیگری - اشیای متفکری - همچون خودم هستند؟ برای پارادایم قدیمی این سؤال از یک موضع شکاکانه مطرح می‌شود؛ چون من نمی‌توانم موجود متفکر دیگری باشم، پس چطور ممکن است بدانم که موجودهای متفکری از قبیل خودم هستند؟

در پارادایم جدید همین سؤال مطرح است اما نه از موضع شکاکانه، بلکه به‌عکس، اولاً به‌خاطر تحکیم این ادعا که کامپیوتر تفکر می‌کند و ثانیاً به‌خاطر تهیه یک چهارچوب نظری جهت تمایز میان ماشینی که تفکر ناب می‌کند و ماشینی که چنین

تفکری نمی‌کند. در حل این مسأله، پارادایم قدیمی از برهان مشابهت یا تمثیل استفاده می‌کند، حال آنکه پارادایم جدید از آزمون تورینگ. هر دو پارادایم بر این نکته تأکید دارند که اگر این راه‌حل‌ها به کشف اذهان دیگر منجر نشود، چه چیز دیگری می‌تواند این مورد شک را برطرف کند؟

نویسنده مقاله در اینجا از اعتبار این آزمون می‌پرسد و به طرح تفسیر متداول آزمون تورینگ می‌پردازد و مشکلات آن را مطرح می‌سازد. آنگاه می‌کوشد تفسیرهای دیگر این نظریه را بیان کند.

۳. شناخت: مشابهت دیگر این دو نظریه در این است که شناخت شیء متفکر از عالم اشیای خارج عبارت است از یک فرایند درونی؛ این فرایند بر حسب ایده‌ها و انطباعات داده‌های حسی و نظیر اینها معین می‌شود.

۴. التفات: مشابهت دیگر این دو نظریه در بحث التفات است؛ ولو اینکه در وهله اول به نظر می‌رسد که التفات بودن حالات ذهنی را نمی‌توان تبیین کرد، نظریه پردازان جدید - که به این تذکار ویتگنشتاین توجه داشتند - کوشیدند التفات بودن حالات ذهنی را براساس رابطه علی طبیعی میان حالات ذهنی و جهان تبیین کنند. گرچه این تفسیر با تبیینی که نظریه قدیمی - با استفاده از صور (خیالی) ذهن - ارائه می‌داد متفاوت است، اما در اصل از پارادایم قدیمی دور نشده است؛ زیرا در هر دو نظریه برای تبیین اشکالات حالات ذهنی محتاج نوعی تصور ذهنی هستیم. این اشتراک میان آن دو نظریه در مورد مسأله التفات به مشکلات معرفت‌شناسی مشابهی منجر می‌شود.

ب. با توجه به مواردی که ذکر شد، معلوم می‌شود که این دو پارادایم به همان اندازه که با هم متفاوتند، از طرف دیگر با هم مشابهند. در عین حال، این مشابهت‌ها نتایج فلسفی جالبی دارند؛ از جمله اینکه انتقاداتی را که ویتگنشتاین علیه پارادایم قدیمی وارد کرده است، بر پارادایم جدید هم وارد داشت. بدین منظور، نویسنده مقاله به جمع‌بندی انتقادات ویتگنشتاین بر پارادایم قدیمی می‌پردازد و آنها را چهار فقره می‌شمرد:

۱. ویتگنشتاین مفهوم دقیق شیء متفکر را رد می‌کند، زیرا معنی واژه تفکر بستگی به بازی زبانی دارد. و ما دربارهٔ انسانی که در فعالیت‌های مختلف مشارکت می‌کند - و نه صرفاً تفکر کردن (پارادایم قدیمی) و مسأله حل کردن (پارادایم جدید) - می‌گوییم فکر می‌کند.

۲. ویتگنشتاین هم مسأله مربوط به وجود اذهان دیگر را رد می‌کند و هم راه‌حل قدیمی این مسأله را. به نظر او، این مسأله وقتی مطرح می‌شود که ما ذهنی را با درونی یکی بگیریم و چون درونی را چیزی تعریف کرده‌اند که منطقی و عملاً قابل دسترسی نیست، مشکل مذکور در فهمیدن اذهان دیگر پدید می‌آید. (ویتگنشتاین برای تبیین حالت ذهنی از تاریخ، محیط و زبان یاری می‌گیرد).

۳. ویتگنشتاین این تعریف را که معرفت یا شناخت یک فرایند درونی است، رد می‌کند. به نظر او، نه فقط این تعریف راه‌حل مسایل فلسفی نیست بلکه با منطق مفهوم معرفت و شناخت (تفکر کردن، فهمیدن، درک کردن، دیدن، قصد کردن، به‌خاطر آوردن و غیره) منافات دارد. به نظر ویتگنشتاین، این تعریف به‌خاطر آن است که ما عموماً میان تفکر کردن و صحبت کردن اشتباه می‌کنیم. (زیرا از قبل مفروض گرفته‌ایم که تمام زبان‌ها یکسان عمل می‌کنند).

۴. ویتگنشتاین مفهوم التفات را بدان معنی که پارادایم‌های قدیم و جدید به کار می‌برند، رد می‌کند. بنا به نظر او، این تلقی از التفات بر اساس نظریه تصورات و به‌نوبه خود با مشکلات مربوط به این نظریه روبرو است.

سپس، نویسنده مقاله به تفصیل بحث می‌کند که این انتقادات به یک سان بر هر دو پارادایم وارد است و آنگاه در بخش پایانی مقاله به بررسی این دیدگاه می‌پردازد که برخی گمان کرده‌اند ویتگنشتاین از پیشگامان پارادایم جدید و از فلاسفه‌ای است که موضع آتی علوم معرفتی (Cognitive Sciences) را پیش‌بینی و حمایت کرده است، و همچون کسانی که او را رفتارگرا دانسته‌اند، او را فیلسوفی با گرایش‌های معرفتی می‌دانند. نویسنده مقاله در بخش پایانی مقاله به رد این دیدگاه‌ها می‌پردازد و در خصوص دیدگاه اخیر می‌کوشد ثابت کند که انتقادات ویتگنشتاین را از تبیین‌های علمی در فلسفه نمی‌توان با عملکرد یک فیلسوف با گرایش علوم معرفتی سازگار کرد.

* این نوشته گزارشی است از مقاله خواندنی «هکر» با مشخصات زیر:

Hacker P.S.M./ "On witenstein on cognitive Sciences" in *Philosophy*, vd. 3.2000.pp.